

گزارشی از سوریه

دانشگاه دمشق و کلیة الشریعة :

در کشور سوریه دو دانشگاه وجود دارد : دانشگاه دمشق و دانشگاه حلب .
دانشگاه دمشق ، پس از دانشگاههای مصر و لبنان در میان دانشگاههای کشورهای عربی اهمیت بیشتری دارد و شامل دانشکدههای متعدداست . عربها دانشگاه را «جامعه» و دانشکده را «کلیه» می نامند . و من فقط از «کلیة الشریعة» یعنی دانشکده فقه دیدن کردم و با سرپرست آن آقای دکتر عبدالرحمن صابونی تماس گرفتم .
در کلیة الشریعة علمای دین ، ائمه و خطبای مساجد ، مفتیان و دبیران علوم دینی تربیت می شوند و عده ای از فارغ التحصیلان این دانشکده پس از اخذ لیسانس جهت گذراندن دوره فوق لیسانس و دکتری رهسپار جامع الازهر مصر می گردند .
دوره لیسانس این دانشکده چهار سال است و در سال ۱۹۰۴ میلادی تأسیس گردیده و تا سال ۱۹۶۷ بتدریج تعداد دانشجویان آن از پسر و دختر سوری و غیر سوری و حتی از غیر کشورهای عربی به ۱۳۰۰ دانشجو رسیده و پس از آن نیز بر این تعداد افزوده شده است .

کلیة الشریعة دمشق زیر نظر رئیس و معاون و شورای دانشکده اداره می شود و شامل سه رشته است :

۱- رشته علوم قرآن و حدیث .

۲- رشته فقه اسلامی و مذاهب آن .

۳- رشته عقاید اسلامی و ادیان .

هریک از این سه رشته زیر نظر مدیر گروه و دارای دونوع استاد می باشد یکدسته اساتیدی که رسماً داخل کادر علمی دانشکده هستند و دسته دیگر آنانکه خارج از کار رسمی اند ، و موادیکه در جمع سه رشته تدریس می شود عبارتست از : علوم قرآن ، علوم حدیث و سنت ، تفسیر قرآن ، حدیث ، فقه ، فقه السیره ، نظام اسلام ، عقیده اسلامی ، مقدمه و مدخل فقه ، زبان خارجی ، زبان و ادب عربی ، جهان امروز اسلام ، علم اقتصاد ، مذاهب اقتصادی ، تاریخ اسلام ، قانون مدنی ، قانون جزا ، احوال شخصیه ، قانون بین الملل ، تاریخ فرق اسلام و تاریخ ادیان ، حقوق پارلمانی و اداری ، علم اجتماع ، علم الاخلاق .

بدیهی است هر یک از این مواد ، بر حسب کتاب راهنمای دانشکده صورت ریزی دارد که بسیار مهم و جالب است ، مثلاً در موضوع جهان امروز اسلام (حاضر العالم الاسلامی) مسائلی از قبیل اوضاع مسلمین در آسیا و آفریقا و اروپا و آمریکا و استرالیا و برخورد اسلام با سایر مذاهب و ادیان جهان از جمله با تبشیر مسیحی در این کشورها و نیز زمینه پیشرفت اسلام در هر نقطه و چگونگی تبلیغ و دعوت به اسلام در نقاط مختلف و نیز آینده اسلام مورد بحث قرار می گیرد .

همچنین در درس نظام اسلام ، نظام و روش اسلام از هر لحاظ بررسی می شود از نظام سیاسی گرفته تا نظام اقتصادی و نظام خانواده و خصائص و مشخصات تمدن اسلامی و جز آن .

روش تدریس و طرح مسائل اسلامی در این دانشکده بسیار نو و متناسب با آخرین مسلکها و مذاهب گوناگون سیاسی و اقتصادی و حقوقی عصر حاضر و با توجه به روشهای انقلابی پاره ای از کشورهای عربی است .

این نکته را هم اضافه کنم که کلیه الشریعه در اصل ، گرچه بمناسبت لفظ «الشریعة» که فعلاً مراد از آن فقه است قاعداً باید در چهار چوب فقه و آنچه مربوط باحکام عملی اسلام است محدود باشد در صورتیکه رشته های فوق ، قلمرو وسیع تری را شامل است و تقریباً باید گفت این دانشکده وظیفه دانشکده الهیات و معارف اسلامی را بعهده دارد .

اما کلیه الشریعة ، در جامعة الازهر که در حقیقت بمنزله دانشکده یا دانشگاه مادر برای همه دانشکده‌های شریعت کشورهای عربی است معنی محدود خود را حفظ کرده و برای مواد دیگر ، دانشکده‌های دیگری وجود دارد .

باین شرح که دانشگاه الازهر تا قبل از توسعه و گسترش سالهای پس از انقلاب ، شامل سه دانشکده بود بنامهای کلیه الشریعة ، کایة اصول الدین ، کلیة اللغة العربیة . آنچه مربوط به فقه و احکام است در کلیة الشریعة و آنچه مربوط به عقاید و عقاید و فهم قرآن و حدیث و ادیان و مذاهب است در کلیة اصول الدین و تحقیق در زبان و ادب عربی با توجه به ارتباط آن بانصوص کتاب و سنت ، در کلیة اللغة العربیة تدریس می‌شود و اما پس از انقلاب ، چند دانشکده دیگر از جمله دانشکده‌ای مخصوص دختران «کلیة البنات» با پنج هزار دانشجو بر آن اضافه شده است . که انشاء الله در گزارش مصر باید بتفصیل طی مقاله مشروحی راجع به ازهر مهمترین دانشگاه اسلامی جهان اسلام بحث کنم .

باری ، دانشکده شریعت دمشق علاوه بر برنامه‌های درسی فعالیت‌های علمی و مذهبی دیگری هم دارد مانند : پاسخ‌گفتن به سؤالات وارده ، تشکیل جاسات سخنرانی و بحث و انتقاد و حضرات علمی و مهمتر از همه تهیه دایرة المعارف فقه اسلامی بنام «موسوعة الفقه الاسلامی» .

آقای دکتر عبدالرحمن صابونی سرپرست دانشکده راجع به این دایرة المعارف می‌گفت فکر تدوین و تهیه چنین دایرة المعارفی شامل کلیة اصطلاحات و مباحث فقهی به ترتیب حروف تهجی ، برای اولین بار ، در این دانشکده پدید آمد ولی مصریها زودتر از ما اقدام کردند . مقصود وی از اقدام مصریها کتاب «الفقه علی المذاهب الثمانية» یا «موسوعة جمال عبدالناصر» است که بکوشش انجمن خاصی زیر نظر دانشمند معروف شیخ محمد ابوزهره تهیه و تاکنون چند جلد آن چاپ شده است .

شیخ محمد ابوزهره که چند ماه قبل فوت شد یکی از پرکارترین علمای عصر حاضر و بعقیده اینجانب وی مطلع‌ترین علمای اهل سنت از فقه و مذهب شیعه امامیه بود و بانهایت انصاف و بی‌طرفی در کتابهای خود راجع به معارف و علوم و افکار و آراء امامیه بحث کرده است . انشاء الله شرح ملاقات خود را با وی در گزارش مصر خواهم نوشت . مراد از «مذاهب ثمانية» در این دایرة المعارف ، چهار مذهب معروف سنت ، و دو مذهب

شیعه امامی وزیدی ، و مذهب داود ظاهری ، و مذهب خوارج است .

بهر حال دکتر صابونی به سخن خود ادامه داد و گفت ماصلحت دیدیم قبل از آغاز کار در دائره وسیع ، ابتدا برای یکی از مذاهب فقهی چنین قاموسی تهیه کنیم و بلاحاظ اینکه مذهب ظاهریه متروک بود و از طرفی دانشمندی مانند ابن حزم اندلسی (۴۵۶-۳۸۴ هـ) کتبی در این مذهب نوشته است بهتر دیدیم که کار خود را از آن مذهب شروع کنیم و کتاب «معجم فقه ابن حزم الظاهری» را فراهم کردیم . این معجم در ۲ جلد توسط دارالفکر بیروت چاپ شده است .

در اینجا نیز ناچارم توضیحی بدهم راجع به تحولی که در سالهای اخیر از حدود شصت هفتاد سال قبل در مورد اجتهاد و تقلید رخ داده است . و از کوششهایی که در مجامع اهل سنت ، بخصوص در مصر برای گشودن باب اجتهاد پس از هزار سال تقلید و جمود بر مذاهب چهارگانه ، بعمل می آید سخن گویم این فکر ، از طرف شیخ محمد عبده شاگرد و یار سید جمال الدین اسدآبادی آغاز شد و روز بروز رشد نمود و گسترش پیدا کرد . و نظر باینکه مذهب **داود ظاهری** و آثار پیروان آن مذهب از قبیل ابن حزم در این مورد بسیار غنی است و کمک شایانی به این فکر می نماید و ناشناخته مانده است لهذا از همان اول ، طرفداران فتح باب اجتهاد ، متوجه این مذهب و آثار ابن حزم و ابن تیمیه و ابن قیم شاگرد ابن تیمیه شدند و به اهتمام سید رشید رضا شاگرد شیخ محمد عبده و منشی مجله المنار و نویسنده تفسیر المنار کتاب مفصل «المحلی» ابن حزم که فقه مشروح استدلالی است بچاپ رسید .

امتیاز مذهب داود ظاهری پیشوای این مذهب ، آنست که باینکه جزء مذاهب اهل سنت است مانند مذهب شیعه امامیه بکلی از قیاس ، و از بکار بردن آن در استدلالهای فقهی اجتناب می ورزد و طبعاً باید مانند فقهای شیعه کوشش بیشتری در استخراج همه فروع فقهی غیر منصوص ، از کتاب و سنت بنماید و همین کار را ابن حزم در آثار خود و همچنین سایر فقهای سرشناس این مذهب بانهایت استادی انجام داده اند .

تصور می کنم انتخاب مذهب ابن حزم در دانشکده شریعت دمشق برای دائره المعارف فقهی بی ارتباط با این فکر یعنی فکر تجدید اجتهاد و گسترش آن ، بیرون از چهارچوب چهار مذهب نباشد بخصوص که فعلاً این فکر در کشورهای عربی و اسلامی بالاخص در

مصر و سوریه طرفداران بسیار دارد و تقریباً قاطبهٔ علما و اساتید در حال حاضر در این مسیر می‌اندیشند و من در همین مقاله در شرح مذهب سلفیه که بایشوای آنان در سوریه تماس گرفتم این مطلب را روشن‌تر خواهم نوشت .

اصولاً فکرتدوین «الفقه علی المذاهب الثمانية» و پیش از آن «الفقه علی المذاهب الاربعة» که در حدود چهل سال قبل در مصر نوشته شده و همچنین «الفقه علی المذاهب الخمسة» که اخیراً بکوشش عالم شیعی شیخ محمد جواد مغنیه در بیروت صورت گرفته همه ناشی از اندیشهٔ بازکردن راه اجتهاد و استخلاص از تقلید مذهب خاص است ، و بامشکلاتی که بر اساس پیشرفت علوم و تحول در زندگی مردم پیش آمده گسترش فقه و جستجوی راههای تازه برای اجتهاد و استنباط احکام، تقریباً يك ضرورت فقهی و يك جبر علمی است .

با آقای دکتر صابونی راجع به فقه شیعهٔ امامیه و امتیازات این فقه و تحولی که در قرن اخیر یعنی پس از شیخ مرتضی انصاری در روش استنباط و درپاره‌ای از مباحث اصولی مانند اصول عملیه و ادلهٔ عقلیه در این فقه پدید آمده سخن گفتم ، دکتر صابونی اطلاعات اجمالی از فقه شیعه داشت و چند کتاب را هم نام برد که مطالعه کرده است و در برخی از کنگره‌ها و کنفرانس‌های اسلامی هم بابرخی از دانشمندان شیعه تماس گرفته بود ، اما معلوم بود که از مآخذ و مدارك عمدهٔ این فقه بی‌خبر است ، و از مباحث پیچیدهٔ اصول فقه و آراء و نظرات نو و در عین حال بفرنج دانشمندان اخیر که بدون چند سال تلمذ و زانوزدن در درس اساتید بزرگ قابل درك نیست اطلاع ندارد ، در عین حال نمی‌خواست باور کند که چنین نظرات و آراء تازه‌ای بوجود آمده باشد و می‌گفت آنچه شما می‌گوئید چیز تازه‌ای نیست و در مذاهب اربعه وجود دارد .

بنده نام چند کتاب را به‌وی دادم تا آنها را برای دانشکدهٔ خودشان تهیه کند و مورد مراجعه اساتید و دانشجویان قرار گیرد .

موزه و نمایشگاه بین‌المللی دمشق :

در شهر شام موزهٔ مهمی نزدیک دانشگاه قرار دارد که ساختمان آنرا بسبک یکی از قصور اموی که اخیراً در صحرای شام کشف شده و ظاهراً در عصر ولید خلیفهٔ اموی بنا شده ساخته‌اند و مقداری از کتیبه‌ها و رنگ آمیزیهای آن قصر را هم در این موزه

قرار داده‌اند. این موزه گرچه محتویات آن به پایه موزه‌های ترکیه و مصر نمی‌رسد ولی از لحاظ نظم و ترتیب برتر از آنهاست. اشیاء مربوط به هر عصری را در غرفه و ویترین‌های معینی جا داده‌اند و تابلوی پهلوی آن نصب کرده‌اند مبنی بر بیان مشخصات آن عصر و سلسله سلاطین و حکام آن دوره و نقشه جغرافیائی جائی که اشیاء مربوط بدانجاست. در این موزه آثار رومی و یونانی تا ادوار مختلف اسلامی وجود دارد. در یک ناحیه آن تالاری است که یکی از ساختمانهای دوران ترکهارا که مربوط به یکی از حکام و یا اشراف بوده و تمام آن از چوب درست شده و منبت کاری گردیده در آن قرار داده‌اند با تمام لوازم عتیقه موجود در آن.

موزه دیگری در صحن مسجد سلطان سلیم واقع در سمت دیگر همان خیابان مقابل موزه اول هست بنام «المتحف الحربی» در این موزه که جایگاه آن اتاقهای قدیمی مسجد است و شاید قبلاً مدرسه طلب بوده، اشیاء و ابزار و آلات جنگی از دوره‌های مختلف و تسمشیرهای رجال و فاتحان معروف گرد آمده است مثلاً توپهایی که ترکها در جنگهای خود با فرانسه و انگلیس و یا سوریه در جنگهای استقلال خود بکار می‌برده‌اند و یا از دشمن بغنیمت گرفته‌اند و همچنین تصویر رجال و فرماندهان نظامی و شهداء راه آزادی دیده می‌شود.

اسناد سیاسی و پیمان‌نامه‌ها و یا شعارها و ارجوزه‌ها و سخنان حماسی مردان نامدار در اتاقهای آن، نگهداری می‌شود. سال گذشته از این موزه بازدید بعمل آوردم و اخیراً که مجدداً بان سرزدم يك اتاق را اختصاص به جنگ اکتبر داده بودند. در این اتاق، نمونه‌ای از آلات و ابزار جنگی که در این جنگ از دشمن گرفته‌اند بنمایش گذارده بودند و بدر و دیوار آن شعارهای جالبی آویخته و نوشته بودند و باز هم جوانهایی که بنظر می‌رسید سرشار از غرور هستند شعارهای دیگری بر پرده نوشته بودند و در آنجا نصب می‌کردند.

آنچه در این غرفه دیده می‌شد فقط نمونه‌ای از غنائم جنگ اکتبر بود و بخش عمده آن در نمایشگاه بین‌المللی که در محوطه وسیع مجاور موزه دمشق جای دارد قرار داشت. این نمایشگاه هر سال در تابستان برپا می‌شود و بطوریکه نقل می‌کردند ۲۱ سال سابقه دارد، کشورهای اروپائی و آسیائی و عربی هر کدام غرفه خاصی دارند. اصولاً

امسال بلحاظ پیروزی جنگ اکتبر، بامقایسه به سال قبل، مردم شام، نشاط بیشتری داشتند و مسافران زیادتری از سایر کشورهای عربی در آنجا گردآمده بودند که در قیافه آنان نشانه سرفرازی و موفقیت مشهود بود و غالباً در این نمایشگاه مهم گرد می‌آمدند.

جالب‌ترین بخش نمایشگاه، غرفه مصر بود که صرف نظر از اینکه نسبت به سایر کشورهای عربی از لحاظ محتویات، غنی‌تر بنظر میرسد شبها در فضای جلوان فیلم جنگ اکتبر را بمعرض نمایش می‌گذارند. در این فیلم عبور مصریها از کانال سوئز، درهم شکستن خط بارلو و صحنه‌های مختلف جنگ صحرای سینا و ارتفاعات جولان، هزارها بیننده را ساعتها در برابر آن غرفه سرپا نگه می‌داشت.

از خصوصیات مصریها در همه جا انتخاب شعارهای مناسب، از آیات قرآن است. در جدار خارجی این نمایشگاه بخط زرین نقش شده بود «وان جندنا لهم الغالبون» و در طرف دیگر آن آیه دیگر بهمین مضمون. در شهر قاهره نیز بر روی (کوبری العلوئی) پلی که در دست ساختمان است و از روی نیل اصلی و فرعی و میدانهای ورزش فاصل مابین آندو بامتداد بیش از یک کیلومتر می‌گذرد به تابلو بزرگ نیم‌دائره‌ای که تمام عرض پل را گرفته بود این آیه مبارکه دیده می‌شد: «وقل اعلموا فسیرى الله عملکم ورسوله والمؤمنون» بگو کار کنید که خدا و رسول و مؤمنان آن را خواهند دید، مقصود از این شعار این بود که متصدیان امور، کار تحویل مردم می‌دهند نه حرف و تنهاکار و فعالیت سر موفقیات است و مردم را قانع می‌سازد.

بهر حال، این اوضاع و احوال و شعارهای جالب امسال در سوره زیاد بچشم می‌خورد و روح حماسی تازه‌ای در مردم دمیده بود در یکی از چهارراههای پررفت و آمد شهر زیر عکس حافظ اسد رئیس جمهوری نوشته بودند: «یا امة العرب لاتخافی فان حافظك اسد» ای ملت عرب نترس نگهبان توشیر است!

نمایشگاه نامبرده پهلوی موزه در امتداد رود معروف بانیا س که شهر از آن مشروب می‌شود قرار داشت و چراغهای الوان در شب به بستر رودخانه منظره جالبی بخشیده بود، و همانطور که اشاره شد کلیه غنائم و آثار جنگ اکتبر شامل تانکها و لاشه هواپیماها و صدها نوع اسلحه و آلات و ابزار جنگی را در آن بنمایش گذارده بودند و در فضای آنها

دوموشک سام ۳ آماده پرواز قرار داشت .

در دمشق ، در یکی از بازارهای مجاور جامع اموی موزه دیگری در منزل یکی از حکام سابق ترك ، هست بنام قصر العظم که باید آنرا موزه مردم شناسی نامید و مجسمه های گویا و حساس آن بالاسها وزر و زیورهای قدیمی نمودار زندگی سابق مردم شام است .

مزارها و قبرستانها :

در سمت جنوبی شام ، چسبیده بشهر ، يك قبرستان قدیمی وجود دارد که از صدر اسلام تاکنون دست نخورده باقی مانده است و در آن بقعه های بیشماری است مربوط باشخاص معروف و نامدار در میان آنها بقعه ام کلثوم دختر علی علیه السلام و فاطمه و سکینه دختران امام حسین ، بقعه شهدا که می گویند سرهای شهدای کربلا در آن مدفون است ، بقعه بلال حبشی مؤذن رسول اکرم ، بقعه عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ، قبر فضه کنیز حضرت زهرا (ع) ، قبر ابان بن عثمان بن عفان ، و قبور تعدادی از صحابه و تابعین و بنی هاشم بنظر من رسید . قبر ابوالدرداء صحابی معروف و ام حبیبه یکی از زنان رسول اکرم نیز در این قبرستان است . و همچنین قبر محدث و مورخ معروف شام ابن عساکر (۵۷۱-۴۹۹ هـ) در آنجاست .

این قبرستان ، بیرون دروازه معروف به «باب الصغیر» واقع است و بنام مقبره باب الصغیر معروف می باشد این دروازه هم اکنون با همان بنای سنگی قدیمی در فاصله حدود نیم کیلومتر از مسجد اموی موجود است و کوچه مستقیمی از بازار جلو مسجد تا آن دروازه امتداد دارد .

بنا بگفته مسعودی (م ۳۴۶) در کتاب «التنبیه والاشراف» قبر معاویه در همین قبرستان وجود داشته و مسعودی آنرا دیده است ، وی احتمال می دهد که این قبر مربوط به معاویه بن یزید بن معاویه باشد و قبر معاویه در جوار جامع اموی در قصر الخضراء مقر خلافت وی که در زمان مسعودی همچنان سرپا بوده است واقع باشد ، و شاید زمین مخروبه ای که اکنون نزدیک مسجد می گویند قبر معاویه است محل آن قصر باشد . هم اکنون قبری بنام معاویه و چند تن دیگر از خلفای اموی در قبرستان باب الصغیر

موجوداست .

علاوه بر این قبرستان ، قبور بسیاری از علما و اولیا و مشایخ و سلاطین در گوشه و کنارشام وجود دارد از جمله مزار شیخ محی الدین بن عربی (۶۳۸-۵۶۰ هـ) عارف و فیلسوف معروف و صاحب کتاب فتوحات مکیه که در دامنه جبل المهاجرین واقع است و تمام آن محله بنام شیخ محی الدین نامیده می شود. این مقبره در سردابه ای قرار دارد و علاوه بر محی الدین اولاد و نوادگان وی در آن مدفون هستند مزار محی الدین مورد توجه عوام و خواص است و ارباب سیر و سلوک و فرقه های متصوفه که درشام بسیارند از سر اخلاص و بنا بقعیده ای که درباره وی دارند و او را خاتمه الاولیاء می دانند جهت استمداد از روح وی بزیارت آن قبر می روند و در آنجا جلسات ذکر تشکیل می دهند. در این مکان اشخاص معروف دیگری از جمله امیر عبدالقادر جزائری مدفون می باشند .

روی قبر محی الدین مسجد بزرگی ساخته اند که در نظرها لی از احترام و معنویت خاصی برخوردار است و در آنجا نماز جمعه مهمی بشرحی که خواهیم گفت برگزار می شود .

مقبره شیخ الاسلام ابن تیمیه (۷۲۸-۶۶۱ هـ) مؤسس مسلکی که بعداً معروف به مسلک وهابی گردید درشام در جوار دانشگاه در مقبره صوفیه واقع است حافظ ابن کثیر صاحب تفسیر و تاریخ معروف (۷۴۷-۷۰۰ هـ) نیز در کنار استادش ابن تیمیه مدفون است. در سمت شمال مسجد اموی ، خارج دهلیز ، قبر و بقعه سلطان صلاح الدین ایوبی (۵۸۹-۵۳۲ هـ) در محوطه کوچکی قرار دارد مردی باقیافه بسیار مذهبی در آن بتلاوت قرآن مشغول است ، اصولاً صلاح الدین ایوبی از نظر مردم شام و اهل سنت بلحاظ مبارزات او با صلیبیین و فاطمیین که بقعیده آنان بیک نسبت خدمتی باسلام بوده احترام دینی دارد کما اینکه امروز طرفداران قومیت عربی و استقلال طلبان عرب از دید دیگری صلاح الدین و کسانی مانند او را مایه مباهات خود می دانند .

مقبره سایر سلاطین ایوبی نیز در بقعه ها و مدارسی نزدیک بان واقع است ، مثلاً در مدرسه عادلیه که اکنون محل «مجمع اللغة العربیة» است قبر برادر صلاح الدین الملك العادل (م ۶۱۵) و نوه او المفیث عمر (م ۶۴۲) می باشد . کما اینکه در بازارچه سمت شمال شرقی مسجد اموی بقعه کوچکی بنام حضرت رقیه دختر حضرت امام حسین

زیارت می‌شود. ونیز در خیابانی که از جلو بازار حمیدیه بسمت جنوب تا قبرستان باب الصغیر امتداد دارد مساجد و بقاع عده‌ای از مشایخ از جمله بقعه‌ای منسوب به ذوالنون مصری دیده می‌شود. بگفته مسعودی در «التنبیه والاشراف» فیلسوف معروف ابونصر فارابی در سال ۳۳۹ در شهر دمشق درگذشت، پس قاعدتاً باید آرامگاه او در همین شهر باشد. بنا به نوشته محدث قمی در «الکنی والالقاب» قبر وی در قبرستان باب الصغیر است.

در مورد مزارات و قبور شام به مقاله عبدالقادر الریحای (قبور العظماء فی دمشق) در شماره ۴ سال ۳۴ مجله مجمع‌العالمی العربی دمشق رجوع شود.

بقعه زینبیه:

در خارج شهر دمشق بمسافت شش کیلومتر دور از شهر بقعه‌ایست معروف به زینبیه که مردم آن را قبر حضرت زینب کبری دختر علی علیه السلام که در کربلا همراه امام حسین بوده می‌دانند. این بقعه در سالهای اخیر نوسازی گردیده حرم آن وسیع و مجلل است و صحن بسیار بزرگی بر آن احاطه دارد مردم و مسافرین بخصوص شیعیان زیارت آن می‌روند. ایرانیانی که بشام می‌روند روزی یک نوبت یا بیشتر در آنجا گرد می‌آیند و زیارت و عبادت می‌پردازند در تابستان شهاگروه بشمارای از زوار در صحن و حجرات آن بیتوته می‌نمایند و از طرف اداره بقعه لحاف و وسائل استراحت در اختیار زائران قرار می‌گیرد.

خطاتوبوسی بنام سیده زینب بین شهر دمشق و زینبیه تردد می‌کند و راه آن از جاده فرودگاه دمشق منشعب می‌گردد. چند سال پیش از این، ضریحی از اصفهان برای آن حمل کردند.

و اینک بحثی کوتاه راجع به سابقه این قبر: عمیق‌ترین بحث راجع بان همان است که مرحوم سید محسن امین جبل عاملی در کتاب اعیان الشیعه ج ۳ ص ۱۸۸ بعمل آورده که در اینجا خلاصه می‌شود.

در قریه (راویه) یک فرسنگی دمشق قبریست معروف به (قبر الست) و بر آن سنگی بود که من آن را دیده‌ام روی آن حک شده بود: «هذا قبر السیده زینب المکناة بام کلثوم بنت سیدنا علی رضی الله عنه» این نوشته تاریخ‌نداشت ولی چنین می‌نمود که مربوط به بعد از قرن ششم هجری است پیدا است بمجرد این نوشته چیزی ثابت نمی‌شود من

باهمه تتبع و فحوصی که بعمل آوردم ندیدم کسی از مورخین بآن اشاره کرده باشد بجز ابن جبیر در سفرنامه خود و یاقوت حموی در معجم البلدان و ابن عساکر در تاریخ دمشق و این خود دلیل است که این قبر از زمانهای قدیم وجود داشته و مشهور بوده است .

ابن جبیر که در اوائل قرن هفتم میزیسته میگوید : از مقابر اهل بیت قبر ام کلثوم بنت علی بن ابیطالب رضی الله عنهماست که به او زینب الصغری گویند و ام کلثوم ، کنیه ایست که رسول اکرم به او داده است زیرا شبیه به دخترش ام کلثوم بود و الله اعلم قبر وی در جانب قبله بلد در محلی معروف به (راویه) یک فرسنگی شهر است و بر آن مسجد بزرگی ساخته اند و بیرون آن خانه های مسکونی است و مسجد دارای موقوفاتیست مردم آن ناحیه آنرا بعنوان قبر الیسث ام کلثوم می شناسند من زیارت آن رفتم و شب خوابیدم و زیارت آن تبرک جستم نفعنا الله بذلك .

اما یاقوت ، به این اکتفا می کند که «راویة الماء» قریه ایست از اطراف دمشق و در آن قبر ام کلثوم است .

ابن عساکر میگوید : مسجد راویه بر قبر ام کلثوم بنا شده است و پس از اینکه وی انکار می کند که این قبر مربوط به ام کلثوم دختر رسول خدا همسر عثمان و یا به ام کلثوم دختر علی همسر خلیفه دوم باشد زیرا آن دو در مدینه از دنیا رفته اند میگوید صاحب این قبر زنی از خاندان پیغمبر بنام ام کلثوم است و نسب او معلوم نیست .

مرحوم علامه امین ، از این اقوال ، که قدیم ترین سند بوجود آن قبر در قرن ششم و هفتم هجری است چنین نتیجه می گیرد که بگواهی این نقلها این قبر در آن زمانها به نام ام کلثوم معروف بوده و هیچ دلیلی بر آن نیست که نام وی زینب و یا اینکه او دختر علی علیه السلام باشد و ظاهراً ابن جبیر که گفته است (یقال لها زینب الصغری) این مطلب را باجتهاد خود گفته است . مرحوم امین قبل از ورود در این بحث ، تحت عنوان زینب الصغری بحث کرده که بنا بنقل مسعودی علی علیه السلام دختری بنام ام کلثوم کبری و دختری بنام زینب کبری از فاطمه زهرا علیها السلام داشته و دودختر دیگر بنام زینب صغری و ام کلثوم صغری داشته که گرچه مسعودی مادر آنها را معرفی نکرده ولی مادر ام کلثوم صغری ام سعد یا ام سعید دختر عروة بن مسعود ثقفی است و این ام کلثوم بازواج یکی از اولاد عقیل در آمده است و مادر زینب الصغری هم کنیز بوده است . و

نظیر این سخن را از ابن ابی الحدید و کمال الدین محمد بن طلحه نیز نقل می‌کند. اما از مفید چنین نقل نموده که او زینب صغری و زینب کبری هر دو را دختران فاطمه دانسته و گفته است زینب صغری مکناتاً به ام کلثوم است و علی (ع) زینب صغرای دیگری هم از غیر فاطمه (ع) داشته است. و سپس نتیجه می‌گیرد که تنها شیخ مفید برای علی دختری قائل است که زینب نام، و ام کلثوم کنیه داشته اما دیگران زینب‌ها را غیر از ام کلثوم‌ها دانسته‌اند آنگاه به معرفی هر یک و معرفی شوهرهای آنان پرداخته است.

مرحوم امین باستناد همین مطالب می‌گوید در هر حال اگر ثابت شود که صاحب این قبر زینب الصغری است او همان است که همسر محمد بن عقیل بن ابی طالب بوده اما این سؤال پیش می‌آید که چه چیز باعث آمدن او به شام بوده است و اگر نام او ام کلثوم باشد نه زینب کما اینکه ظاهر چنین است و در قدیم به همین عنوان معروف بوده پس وی حتماً ام کلثوم کبری دختر علی که همسر خلیفه دوم بوده نیست چه اینکه ام کلثوم و فرزندش زید در مدینه زیر آوار آمدند و فوت شدند. و بنابراین ممکن است وی ام کلثوم وسطی زن مسلم بن عقیل باشد که عبدالله بن جعفر، پس از شهادت مسلم و وفات زینب کبری عیال اول خود، او را باز دواج خویش در آورد و یا اینکه ام کلثوم صغری باشد که عیال یکی از اولاد عقیل بوده است.

اما بحث اینجا است که هیچ دلیلی بر اینکه صاحب این قبر دختر علی باشد در دست نیست کما اینکه این مطلب هم که دختران علی بنام زینب مکتی به ام کلثوم باشند مسلم نیست وی گفته خود را در جلد سوم کتاب اعیان الشیعه در این خصوص خطا دانسته است. و در شرح خال زینب الکبری هیال عبدالله بن جعفر بن ابیطالب و همسر کربلای حضرت امام حسین علیه السلام در ج ۳۳ ص ۲۰۷ بعد ترجیح می‌دهد که آن بانو در مدینه مدفون باشد زیرا هیچ دلیلی بر خروج آن مخدیره از مدینه پس از سفر تاریخی کربلا در دست نیست و مطلبی را که در ملحق رساله «نزهة اهل الحرمین فی عمارة المشهدین فی النجف و کربلا» چاپ‌هنگام نقل شده که آن بانو در سال مجاعه باشوهرش بشام هجرت کرده و در مزارع شوهرش در بیرون شام سکنی گزیده و در خارج شهر شام نزدیک قبر شوهرش عبدالله بن جعفر طیار دفن شده بکلی بی‌اساس دانسته و با دلائل عدیده آن را رد کرده است.

کما اینکه مرحوم امین در ص ۲۱۸ همین مجلد ۳۳ در شرح حال زینب بنت یحیی

المتوج بن الحسن الانور ، انتساب بقعه معروف به سیده زینب واقع در شهر قاهره را به زینب کبری دختر علی علیه السلام انکار کرده و آن قبر را بطور تردید از آن همان زینب بنت یحیی بن حسن انور بن زید بن حسن بن علی علیهما السلام و یا زینب بنت یحیی بن زین العابدین بن حسین بن علی علیهم السلام دانسته است .

در هر حال ، هم اکنون در راه روضحن زینبیه شام در اتاق سمت راست قبر مرحوم سید محسن امین صاحب نظریه فوق واقع است که آنانکه اورامی شناسند و به شخصیت وی واقفند تربت اورا زیارت می کنند .

شیخ احمد گفتار و مفتی جمهوری سوریه :

هنگام مراجعت از مصر با آقای شیخ احمد گفتار و مفتی کل جمهوری سوریه که تازه از ایران بازدید کرده بود ملاقات کردم . با معرفی قبلی مراد در دارالافتاء پذیرفت . وی که بالباس روحانیین سوریه در پشت میز خود نشسته بود مردی است درس قریب به شصت باریش بلند جوگندی وقامت متوسط و بسیار خوش بیان و شیرین سخن است و از کشورهای مختلف از جمله اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا دیدن کرده و در دانشگاههای مختلف راجع به اسلام سخنرانی نموده است .

طی تماسهای پی در پی با او و پیروانش معلوم شد ایشان در حال حاضر علاوه بر سمت ریاست دارالافتاء که عالی ترین منصب مذهبی سوریه است ، شیخ طریقه نقشبندی شام است . در شام و بطور کلی در سوریه فرق و طرق گوناگون متصوفه هستند و غالباً پیشوایان و علمای دین جزء یکی از این طرق و یا شیخ یک طریقه اند و هر کدام نزد مریدان و پیروان خود از احترام و موقعیت خاصی برخوردارند .

از خصوصیات شیخ احمد گفتار و آنست که طریقه خود را بشرحی که خواهم گفت با اوضاع و احوال عصر تطبیق داده و بدینوسیله توانسته است چند هزار جوان تحصیل کرده را بروش خویش مؤمن سازد و همین امر باعث شد که من در وضع او دقت و کنجکاوی بیشتری بکنم و باز همین امر مرا وادار کرد که ملاقات خود را با وی مشروحاً بنویسم .

خبردار شدم که شیخ هر بامداد جمعه در مسجدی واقع در «شارع النصر» درس تفسیر می دهد . اول وقت بان مسجد که در دو طبقه بسبکی بسیار زیبا نوسازی شده

است رفتیم ، طبقه فوقانی که محل درس است تالار بزرگی است هنگامیکه من وارد شدم جمعیت کمی در وسط تالار گردمیز؛ خطابه بر زمین نشسته بودند . من دم در تالار ، کنار دیوار نشستم و می دیدم تدریجاً بر عدد جمعیت اضافه می شود و اغلب آنها جوان هستند و بمجرد نشستن ، تسبیح خود را بدست گرفته بذکر گفتن مشغول می شوند معلوم شد روش ذکر و ورد ، در این طریقه برخلاف طرق متصوفه مصر که انشاء الله در گزارش مصر باید آداب و رسوم آنان را شرح دهم ، دسته جمعی و با صدای بلند و توأم با حرکات و نشست و برخاست نیست بلکه هر کس به تنهایی با حال سکوت و آرامش و با توجه قلب ، ذکر می گوید .

هنوز مفتی نیامده بود من از دیدن آن منظره و آنهمه جوان و حالت توجه آنان با مقایسه بوضع خودمان متذکر این نکته شدم که روز جمعه روز تعطیل ، طبعاً این جوانان باید مانند دیگران به گردش و تفریح بروند و اجتماع آنان در اینجا با چنین روحیه ای حاکی از یک قدرت فوق العاده رهبری است . حقیقت آنست که انتظار نداشتیم مفتی جمهوریت که یک مقام رسمی دولتی است چنین سلطه روحانی آنها نسبت به طبقه جوان و تحصیل کرده داشته باشد .

بهر حال ، مفتی وارد جلسه شد حاضران با احترام او برخاستند تا اینکه وی پشت میز بزرگ خطابه بر صندلی قرار گرفت . ابتدا از شیشه عطری که روی میز بود دست و صورت و ریش خود را معطر کرد دفعتاً چشمش بمن افتاد که دم در نشسته ام اشاره کرد که نزدیک بیا برخاستم و نزدیک میز خطابه در نقطه ای که با دست معین کرد نشستم .

آقای مفتی بایان بسیار جالب و شیرین شروع کرد به تفسیر آیاتی از سوره آل عمران که درباره غزوه احد بود . در غزوه احد مسلمانان بجهت نافرمانی و تخلف از فرمان رسول اکرم شکست خوردند و عده ای از بزرگان صحابه و یاران باوفای پیغمبر از جمله حمزه عموی آنحضرت شهید شدند و این اولین شکست مسلمانان بود که خلاف انتظار و توقع آنان ، و باعث شك و ریب برخی و بروز سخنانی میان مسلمانان گردید این سوره طی آیات متعددی جوانب مختلف و علت شکست مسلمانان و بطور کلی سنت خداوند را در نصرت و یا خذلان مسلمانان شرح می دهد .

بخاطر دارم مفتی ، در تفسیر این آیات : « اولما اصابتکم مصیبه قداصبتم مثلها

قاتم انی هذا قل هو من عند انفسکم ان الله علی کل شیء قدیر . وما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله ولیعلم المؤمنین» . سنت الهی را دریاری و پیروزی و یاشکست مؤمنین بیان می‌کرد و می‌گفت خداوند حتی نسبت به مسامین سنت خود را که منطبق بانظام خلقت است بهم نمی‌زند سنت الهی بر آنست که هر قوم و ماتی اسباب و ابزار وعده و وعده لازم را برای جنگ فراهم کنند و وحدت و اتحاد خود را حفظ نمایند پیروز گرداند و آن قوم که در میان خود اختلاف داشته باشند و با تردید و دودلی و بدون آمادگی لازم و با عدم پیروی از رهبر خود ، دست بجنگ زنند شکست بخورند گویانکه این دسته مسلمان و برحق باشند و گروه اول کافر و بر باطل . پس با توجه باین سنت الهی می‌توان گفت در شکست این گروه و پیروزی آن گروه اراده و اذن الهی مؤثر بوده و در عین حال مسلمانان شکست خورده ، مسئول شکست خود هستند و نباید انتظار داشته باشند بمجرد اینکه مسلمان هستند و از راه حق پیروی می‌کنند فاتح و بدون آمادگی لازم پیروز شوند این از عدل الهی و نظام خلقت بدور است .

مفتی ، در اثناء سخن خود به جنگ شش روزه اعراب گریز زد و گفت اگر از من به پرسید آیا شکست ما و پیروزی اسرائیل باراده خدا بود می‌گویم : نعم و نعم و نعم کان ذلك بقضاء من الله و قدره زیرا آنان آماده بودند و ما آماده نبودیم باینکه حق با ماست . این بیانات در سال گذشته و پیش از جنگ اکتبر بود من می‌دیدم سخنان مفتی که از متن قرآن برخاسته و درست بمسأله روز مردم ارتباط داشت در جوانانی که دست ارادت به شیخ داده‌اند و با تمام وجود به دهان مفتی چشم دوخته بودند و بسخنش گوش می‌دادند و بادل ، کلام او را می‌پذیرفتند چطور مؤثر می‌افتاد . در حدود یکساعت و نیم درس مفتی طول کشید و شیرینی سخن او کسی را خسته و ملول نکرد .

پس از ختم جلسه یکی از علما که پهلوی من نشسته بود گفت ایشان را بیاور دم ماشین تا برویم منزل ، من همراه آن عالم و حضرت مفتی سوار ماشین شخصی مفتی شدیم و رفتیم منزل او که در محله شیخ محی‌الدین واقع بود ، در اتاق پذیرائی نشستیم ، در بین جوانی خوش قیافه در حدود سی ساله وارد شد و نشست مفتی گفت این شیخ مروان از دوستان من است و در انتخابات اخیر مجلس شورا ، من او را کاندید کردم و مردم او را انتخاب کردند و اگر ملاحظه پاره مصالح نبود نفر اول می‌شد اما صلاح دانستم که دیگری نفر

اول باشد . جوان که زلفهای سیاهی داشت گفت من زنده شده دست حضرت شیخ هستم بیشتر خویشاوندان من کمونیست هستند و من ببرکت شیخ هدایت یافتم و از تعالیم او بهره‌مند شدم .

مفتی گفت شیخ مروان درعین حال امام جامع شیخ محی‌الدین است و ما امروز نماز جمعه را با او برگزار می‌کنیم من از شنیدن این سخن بفکر رفتم جوانی با این قیافه و این لباس نماینده مجلس و درعین حال امام یکی از معتبرترین مساجد شام و از همه بالاتر مفتی جمهوریت هم با او نماز می‌خواند ! پس ازدقایقی جوان برخاست و رفت و ما پس از تجدید وضو بامفتی سوار شدیم و بطرف جامع شیخ محیی‌الدین که خیلی دور هم نبود روانه شدیم .

مسجد ، در کوچهای واقع بود و هنوز چند قدمی به مسجد مانده بود که اجتماع مردم مانع از پیش رفتن اتومبیل گردید . مفتی گفت از اینجا باید پیاده برویم و همینکه پیاده شد مؤمنین هجوم آوردند برای دست‌بوسی و از سر و کول هم بالا می‌رفتند با این کیفیت وارد مسجد شدیم در شبستان و صحن حتی خارج مسجد صفوف جماعت کشیده شده بود و مردم با احترام شیخ برمی‌خاستند و سعی می‌کردند او را بصفهای جلو راه دهند و با احترام او چند سجاده برای او و همراهانش گسترده و سرانجام باستماع خطبه نشستیم .

خطیب ، مشغول ایراد خطبه بود و از پشت پایه‌های شبستان دیده نمی‌شد ولی با صدای بسیار گرم و گیرا و خیلی فصیح و بلیغ و با حرارت درباره امانت سخن می‌گفت و از جمله گفت این کشور امانت خداست در دست ما ، فلسطین امانت خداست درست‌ما، قدس، رام‌آله، خلیل، نابلس ... همه امانت خداست در دست ما ما باید این امانتها را حفظ کنیم و از دست دشمنان خارج سازیم ... پس از اتمام خطبه فرود آمد و بنماز ایستاد و با همان فصاحت قرائت نماز را می‌خواند و پس از نماز بلافاصله به نزد مفتی آمد و دست او را بوسید من دیدم خطیب کسی جز همان شیخ مروان نیست اما لباده بلند و گشادی پوشیده و عمامه سفیدی بطور عاریه بر سر پیچیده است و زلفهای سیاه و زیبای او از اطراف عمامه بیرون آمده و وضع خاصی بقیافه او بخشیده است .

مفتی و امام و من بر راه افتادیم و مردم تادم اتومبیل ما را مشایعت کردند و ماشین بسرعت

از خیابانهای دمشق گذشت و بطرف فرودگاه پیش می‌رفت معلوم شد در راه فرودگاه خارج شهر، مفتی ویلانی دارد و کاخی در آنجا برای خود بنا کرده و اینک روزهای اولی است که وی در آن کاخ سکنی گزیده است. پس از چند لحظه نشستن در تالار پذیرائی که بامپاهای گران قیمت و لوازم تمیز آراسته بود و پیشخدمتهای متعددی پذیرائی میکردند برای صرف غذا سرمیز ناهارخوری رقتیم سفره رنگین و از انواع غذاهای سوری که بسیار شبیه به غذاهای ترکیه است پر بود و تنها مفتی و من و آقای امام جمعه دورمیز بودیم ولی ناگفته نماند که امام، پس از خروج از مسجد به همان وضع اول برگشته بود و دیگر از آن لباده و عمامه خبری نبود پس از صرف ناهار امام رفت و جناب مفتی بنده را برای استراحت به حجره‌ای راهنمایی کرد و پس از خواب، پیشخدمت آمد که شیخ در ایوان انتظار شمارا دارد، ایوان در طبقه پائین و مشرف بر باغ بود و آنرا فرش کرده و در اطراف آن توشک و مخدّه گذارده بودند.

بامفتی دوبندو نشستیم و از هر در سخن می‌گفتیم من که تازه از مصر برگشته بودم و در آنجا بامسائلی روبرو شده بودم که بنظر رسید مطالبی را به شیخ بگویم که وی در هنگام سفر بمصر از مقام و موقعیت خود جهت رفع پاره‌ای از نابسامانیهای دینی استفاده کند شیخ گفت خوب شد که مرا مطلع کردی من در کنگره سالیانه مجمع البحوث الاسلامیه از هر شرکت میکنم و راجع باین امور اقدام لازم را خواهم کرد.

مفتی، از سفر خود به ایران و خاطراتش سخن می‌گفت، از تماسها و ملاقاتهای خود با لاجال دین و دولت، از زیارت مشهد و قم و بازدید از مساجد و آثار اسلامی اصفهان، از حوزه‌های علمیه و دارالتبلیغ اسلامی قم تعریف می‌کرد گفت ماهم در صدد تأسیس چنین مؤسسه‌ای هستیم و فعلاً دست در کار ساختمان آن می‌باشیم و اعانه جمع می‌کنیم. از مطاوی نسخه مفتی فهمیدم که وی تصمیم دارد یک مؤسسه ملی جدا از تشکیلات فولتی بکمک مردم و مریدان، جهت تربیت عده‌ای مبلغ دینی تأسیس کند و این کاربردان سبب است که مدارس طلبگی قدیم شام متروک و از میان رفته و اوقاف آنها جزء بودجه دولت شده است تأسیسات جدید که عبارت از مدارس ثانویه دینی و دانشکده شریعت است تکافوی احتیاجات دینی مردم را نمی‌کند و شاید بمرور، از معنویت و عمق عالمی دیرین عاری می‌گردد اینست که برخی از علمای سوریه ب فکر چنین تأسیساتی افتاده‌اند

ومن راجع بیکی دیگر از این مؤسسات که در شهر حلب واقع است خواهم نوشت .
 بعلاوه حتماً مفتی در نظر دارد مبلغین را باطریقه خود تربیت کند . مفتی از من
 راجع به وضع حوزه های علمیه ایران و اینکه از چه ممری اداره می شود سؤال کرد و خیلی
 علاقه مند بود از احکام خمس و سهم امام در مذهب شیعه مطلع گردد و حتی بعداً شنیدم
 هنگام بازگشت از ایران بمجرد اینکه در فرودگاه دمشق چشمش به مریدان و مستقبلیین
 افتاده گفته است باید خمس بدهید خمس !! من هم روش شیعه را در پرداخت خمس
 و سهم امام و کیفیت اداره طلاب را از این راه برای وی شرح دادم .

مفتی با اینکه در شهرهای ایران با علما و مراجع بزرگ ملاقات کرده بود اما در آن
 میان مجتهد ساکن تهران آیه الله حاج سید احمد خوانساری نظر او را خیلی جلب کرده
 بود ، می گفت من او را خیلی مهذب یافتم گرچه هیچ سخن نگفت اما وضع او حاکی از
 معنویت او بود . منم آنچه در این باره می دانستم نقل کردم از جمله گفتم یکی از علمای
 شهر ما می گفت من هر وقت تهران می روم آقای خوانساری صرفاً بلحاظ اینکه نزد
 پدر من درس خوانده بدیدن من می آید با اینکه من هیچ وقت از او بازدید نکرده ام از این
 جمله مفتی را بسیار خوش آمد و گفت بلی اینهاست ادب اسلامی که خاص علمای
 ربانی است .

ضمناً آقای خوانساری کتاب شرح مختصر النافع تألیف فقهی خود را به مفتی
 اهدا کرده بودند . مفتی می گفت من آن را مطالعه می کنم آنقدرها تفاوتی در فقه ، بین
 شیعه و سنت نیست و اصولاً اختلافات فقهی چندان مهم نیست ، میان فقهای اهل
 سنت نیز مسائل مورد اختلاف هست . هنگامی که مفتی این سخنان را می گفت من متوجه
 بودم که او صرف نظر از اینکه مرد روشن فکر و خالی از تعصبی است شاید اینکه او اهل
 طریقت است و به مسائل اخلاقی و سیر و سلوک بیش از مسائل فقهی اهمیت می دهد او
 را چنین واقع بین کرده باشد .

مفتی ، از سفر خود بکشورهای دیگر از جمله بکشور اتحاد جماهیر شوروی صحبت میکرد
 گفت هنگامیکه بمن پیشنهاد این سفر را کردند من گفتم بایک شرط می روم و آن اینکه
 با سران کرمین تماس بگیرم این شرط را پذیرفتند و من در کرمین با برخی از آنان راجع
 به مذهب گفتگو کردم گفتم شما راجع به مذهب چنین می اندیشید و قضاوت می کنید که

مذهب باعث زبونی و تخدیر اجتماع و دورنگه داشتن مردم از واقعیات زندگی است گفتند بلی نظر ما چنین است گفتم آن تصویری را که شما از مذهب دارید منم باشما صد درصد هم عقیده هستم اما سخن اینجا است که ما آن را مذهب نمی دانیم مذهبی که ما طرفدار آن هستیم بگواه تاریخ و بشهادت محتویات خود آن مذهب، باعث بیداری و آزادی ملتها و سبب وقوف مردم بر حقایق زندگی و فلسفه هستی بوده است و چنانچه هم اکنون با حفظ اصول اولیه خود اجرا شود همان آثار را خواهد داشت و آنگاه شمه ای از اسلام و اصول اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی و فکری آن سخن گفتم آنان گفتند اگر مذهب این است که شما توصیف می کنید این غیر از آنست که ما تصور می کردیم و باید از نو به آن اندیشید .

مفتی از نفوذ و رخنه که ونیزم در بین جوانها و مقامات دولتی و وحشت داشت می گفت همردیفان من خود را از اجتماع کنار کشیده و من راهم متهم به سهل انگاری و مماشات می کنند ولی حقیقت آنست که من وظیفه خود را چنین تشخیص داده ام، کنار رفتن از اجتماع دردی را دوا نمی کند .

باری ، حضرت مفتی پس از ساعتی گفتگو که بسیار صمیمانه بود و او بدون هیچ ملاحظه ای اوضاع و احوال خود را شرح می داد اظهار داشت برویم قدری بگردیم در گوشه این باغ استخری برای جوانها درست کرده ام برویم آنرا به بینید ، باوی سوار اتومبیل بنز او شدیم ، این بار ، مفتی خود پشت رل نشست و بسرعت از خیابانهای تنگ و پیچ و خم دار باغ گذشت تا بشارع عام رسید و پس از طی طول باغ از در دیگر باغ وارد شد عده ای از جوانها که معلوم بود از مریدان شیخ هستند سرگرم بازی بودند همینکه اتومبیل مفتی را دیدند در دو طرف راه بحالت ادب ایستادند و یکی دونوبت شعاری هم دادند که من نفهمیدم چه بود شیخ پیاده شد و از پله های استخر که برجسته از زمین بود و اطراف آن ایوانهایی قرار داده بودند بالا رفت در کنار استخر چند حصیر افتاده بود مفتی گفت این جوانها روی همین حصیرها و وظائف عبادی و حلقه ذکر خود را برپا می سازند .

در کنار استخر ، باشیخ و چند تن دیگر بر صندلیها نشستیم و از ما بامیوه های باغ پذیرائی کردند در حالیکه عده ای از جوانها دورتر ایستاده و نشستند بودند . در این اثنا

صدای بوق اتوبوس بلند شد مفتی روجوانان کرد و گفت فرزندان من بروید که سرویس منتظر شماست همه با ادب برخاستند و رفتند .

مفتی گفت بعقیده من در زمان حاضر باید همه وسائل تفریح و سرگرمیهای سالم را فراهم کنیم تا بتوانیم جوانها را از انحراف حفظ کنیم و گرنه آنان سراغ تفریحات ناسالم خواهند رفت و بفساد خواهند گرائید .

پس از آن ، قدری بامفتی دونفری در باغ قدم زدیم وی در بین راه از خرید باغ و درختکاری و خرج و دخل آن صحبت می کرد و می گفت هنگامیکه باغ را خریدم دوستان من می گفتند حالا موقع خرید ملک نیست و حق با آنهاست زیرا بسیاری از املاک را مصادره کرده اند و هیچ کس دیگر بخريد ملك رغبت ندارد . پس از گردش دوباره سوار شدیم و از جاده پشت باغ برگشتیم در آن راه که جاده فرعی بود مفتی باغی را نشان داد و گفت این باغ متعلق به یکی از ثروتمندان بود و در نوع خود در شام بی نظیر است آن را مصادره کردند و اینک بعنوان يك باغ نمونه افراد خارجی از آن دیدن می کنند .

مفتی در اثنای یکی از جلسات گفت ما بموازات تشکیلات مردها ، برای زنها نیز تشکیلاتی داریم و عده ای را تربیت کرده ایم که برای زنها و دخترها سخنرانی می کنند . البته معلوم بود که این تشکیلات کاملاً جدا و دور از مردها است و در سوریه هنوز در توده مردم حجاب زنها و فاصله آنان از مردها بهمان وضع سابق رعایت می شود و بطور کلی وضع اخلاقی سابق ، تا حدود زیادی باقی است و از این لحاظ سوریه ، با هیچ يك از کشورهای عربی که من دیدم قابل مقایسه نیست .

پس از رسیدن بباغ ، تاریکی شب فضا را گرفته بود و من از حضرت مفتی خدا حافظی کردم و با ماشین وی بمنزل برگشتم در حالیکه يك روز جمعه را همراه خاطراتی باوی سر کرده بودم که شمه ای از آن را نوشتم .

آنچه برای من جالب بود و شاید برای شما هم جالب باشد آنست که مفتی میان مناصب و کارهای گوناگون را جمع کرده که دوتای از آنها در شرائط اجتماعی ما قابل جمع نیستند و همین امر است که پیشرفت کارها را برای آنان آسان کرده و از گرهمها و مشکلاتی که ما با آن دست بگریبان هستیم فارغ هستند .

يك روز باتفاق فرزند مفتی در منزل آقای شیخ رجب یکی از علمای طریقه نقشبندی

که خیلی مورد توجه شیخ است صبحانه صرف کردیم شیخ رجب مبلّغ سیار طریقه و امام جماعت در یکی از مساجد بازار احمدیه است وی می گفت طریقه ما درسوریه به دوستی و محبت اهل بیت رسول شهرت دارد و از فرط اظهار علاقه ما به خاندان پیغمبر دیگران ما را شیعه می دانند من خودم بسیاری از خطبه های نهج البلاغه را حفظ دارم و در سخنرانیها و درسهای خود از آنها استفاده می کنم گاهی می روم به لبنان و در آنجا عده ای از شیعیان به جلسه من حاضر می شوند و با من دوست هستند .

آنچه شیخ رجب می گفت شواهد دیگری هم داشت زیرا در مسجدیکه مفتی تفسیر می گفت چند نوبت حاضران صلوات فرستادند و در صلوات خود ، آل محمدا هم نام می بردند بعلاوه یکی از علمای شام بنام شیخ محمد بشیر البانی مستشار محکمه نقض را چند سال قبل در مکه دیده بودم که می گفت خاندان ما در شام از قدیم به دوستی امام حسین شهرت دارند و همین شخص را می دیدم جزء مریدان شیخ است و در جلسه تفسیر حاضر بود و با ما همراه مفتی به مسجد شیخ محی الدین آمد ، وی می گفت فعلا شبهای شنبه در مسجد شیخ محی الدین سخنرانی می کنم و گاهی هم در مسجد اموی خطبه می خوانم وی در مکه کتاب خود بنام «البناء الاخلاقی» را بمن داده بود و اینک پسر از چند سال در محضر مفتی با هم تجدید عهد کردیم بعد آنکه بآن کتاب رجوع کردم دیدم آقای مفتی بخط خود تقریظی بر کتاب «البناء الاخلاقی» نگاشته که عیناً گراور شده است .

شیخ محمد ناصر الدین البانی پیشوای سلفیه :

کتابهای متعددی در علم حدیث از وی دیده بودم که حکایت از تبحر و تضرع او در نقد حدیث می کرد و همین سابقه و ادارم کرد که در شام سراغ او را بگیرم . گفتند روزها مرتباً در کتابخانه ظاهریه مشغول کار است در کتابخانه دیدم وی در زاویه تالار مطالعه میز خاص بخود دارد ، قفسه های اطراف و روی میز را کتابهای بسیاری بطور نامرتب فرا گرفته و وی در آن میان سرگرم تألیف و تصنیف و تصحیح و تحشیه کتب حدیث است . او پیرمردی سفید پوست و خوش قیافه باریش سفید و قامت بلند است عرقچینی بر سر دارد و جبهه بلندی بر تن و بنظر می رسد همانطور که اسم او هم گواهی می دهد عرب نژاد نباشد .

در حال با اینکه سرگرم کار بود بخود اجازه دادم سلام کنم و از وی وقت ملاقات بخواهم گفت يك بعد از ظهر بیائید تا برویم منزل ، گفتم آن وقت ، هنگام استراحت شما است گفت خیر ، من آماده هستم . سر وقت حاضر شدم باتفاق وی و یکی از شاگردانش از کتابخانه خارج شدیم ، ماشین وی حاضر بود خودش پشت رل نشست و پس از عبور از کوچه ها و بازار حمیدیه بمنزل وی که بنظر رسید درامنه جبل المهاجرین واقع است رفتیم زندگی متوسطی داشت و معلوم بود که تنها از راه قلم زدن و تألیف و تصنیف اعاشه می کند و شغل رسمی ندارد .

پس از صرف غذای ساده ای تا غروب آفتاب بدون لحظه ای استراحت ببحث پرداختیم حقیقت آنست که انگیزه من از ملاقات با وی آن بود که می خواستم از خبرویت و احاطه او در علم حدیث و روش وی در نقد حدیث استفاده کنم و ابدأ آماده بحث و جدال نبودم . اما آن عالم سالخورده و بانشاط ، از همان اول ، بحثهای مذهبی را در مسائل مورد اختلاف شیعه و سنی پیش کشید و مرا وادار می کرد که اظهار نظر کنم خود او خیلی ملایم سخن می گفت و خیلی اصولی بحث می کرد و بمجرد اینکه دو مسئله باهم خلط می شد روبه شاگردش می کرد و می گفت از بحث خارج شد .

بنده از همان اول فرق میان طرز تفکرویی را باروش مفتی که یکی دوروز قبل با او تماس گرفته بودم فهمیدم اتفاقاً مسائلی که مطرح می کرد چندان مهم نبود اما وی مانند يك مسئله اصلی مذهبی روی آنها حساسیت نشان می داد .

حال ، من نمی دانم تا چه حد مصاحبت است که آن بحث ها را در این نوشته قید کنم بخصوص که بسیاری از جزئیات هم بخاطر من نمانده است . اینک از باب نمونه اولین سؤالی که از من کرد این بود : معاویه یکی از صحابه پیغمبر است و اظهار اسلام می کرده و نماز می خوانده با این وصف چطور شیعیان او را کافر می دانند !! بلی من در این خصوص رأیی دارم و تا آنجا که اصول علمی اجازه می دهد پیش رفته ام و شاید علمای دیگر سنت تا این حد با من هم عقیده نباشند من می گویم او مسلمان بود و معصیت کرد و خداوند او را عذاب هم خواهد کرد و نمی گویم توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد خیر ، عذاب و عقوبت خواهد دید . اما دیگر نسبت کفر به او دادن با موازین علمی سازگار نیست .

هنوز من خودم را مهیا می کردم که چیزی بگویم گفت شما در مذهب خود مرتکب

گناه کبیره را کافر و مخلد در آتش می‌دانید گفتم خیر، متکلمین شیعه مرتکب گناه کبیره را فاسق می‌دانند که ممکن است مانند مرتکب صغیره مشمول عفو الهی و شفاعت هم واقع شود. گفت بسیار خوب فرض کنیم گناه کبیره از معاویه سرزده باشد این امر موجب کفر او نمی‌شود.

پیداست سؤال شیخ جوابهای قطعی و روشنی دارد منتها مصاحبت نبود از اول بان جوابها مبادرت کنم. من گفتم من نشنیدم کسی او را بعنوان يك کافر بمعنی مصطلح این کلمه یاد کند آنچه می‌گویند اینست که وی و کسانی مانند وی منافق بودند و در آخرین لحظات، در فتح مکه بناچار اظهار اسلام کردند در حالیکه قبل از آن تاریخ با اسلام مبارزه می‌کردند اعمال و رفتار وی و نیرنگها و حیللهائی که او بعداً برای قبضه کردن قدرت و رسیدن بخلافت از خود بخرج داد نیز حاکی از عدم ایمان باطنی اوست. زیرا يك مسلمان هر قدر فاسد و فاسق باشد با مقدرات اسلام بازی نمی‌کند.

شیخ گفت مجرد این که در فتح مکه از ترس، اسلام آورد دلیل نفاق او نمی‌شود خیلی از مسلمانان در جنگها اسلام آوردند و مع ذلك کسی باستناد این امر آنان را منافق نخوانده است. اما کارهایی که شما آنها را دلیل نفاق اومی‌دانید جز معصیت خدا و فسق چیزی را ثابت نمی‌کند و آن همان است که من گفتم بخصوص که تاریخ حکایت دارد وی چه پیش از خلافت و چه پس از آن با احکام اسلام پایبند بود و در راه گسترش اسلام فعالیت می‌کرد.

من با عذرخواهی از شیخ گفتم بعقیده من در شرائط امروز، مصاحبت اهل سنت نیست معاویه را در ردیف خلفای پیش از وی نام ببرند زیرا تفاوت میان طرز خلافت و حکومت او با آنان بسیار است و این چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد. شیخ فرمود خیر هیچ مانعی برای این امر نیست ماهمه بدست او و خاندانش مسلمان شده‌ایم و نباید این امر را نادیده گرفت.

پس از گفتگوهای از این قبیل من آخرین سخن خودم را در این باب گفتم و بنظرم رسید تا حدی مقبول افتاد گفتم در خلافت اسلامی چه عقیده شیعه را که نص است معیار بدانیم و چه عقیده سنت را که شور و اختیار بر هر دو تقدیر معاویه بنحو غیر مشروع بخلافت رسیده و بطور کلی خلافت اسلام را از مسیر خود خارج ساخته و با فشار،

فرزندش را برگردن مردم مسلمان سوار کرده است با آنهمه فجایع که از اوسرزد، در اینجا شیخ و شاگردش نگاه می‌بهم کردند و چیزی نگفتند فقط شیخ گفت مسئول کارهای یزید خود اوست نه پدرش.

از سخنان شیخ و تحقیقاتی که بعداً بعمل آوردم معلوم شد آقای ناصرالدین البانی خود دارای مسلک و رویه خاصی است بنام سلفیه این مسلک نه تنها مذهب شیعه را قبول ندارد بلکه سایر مذاهب اهل سنت را بعنوان یک مذهب لازم الاتباع نمی‌پذیرد. این طرز تفکر کم و بیش از زمان ابن تیمیه آغاز شده و شاید پیش از آنهم کسانی از جمله طرفداران داود ظاهری که قبلاً نام بردم همین روش را تعقیب می‌کرده‌اند.

اصل این مسلک مبنی بر آنست که می‌گویند باید رویه سلف صالح را دنبال کنیم چه در اصول عقاید و چه در فروع، مقصود ایشان از سلف صالح، صحابه و تابعین هستند که قبل از پیدایش مذاهب یا بقول ایشان بدعتها، در اسلام هر کدام بر حسب اجتهاد خود عمل می‌کردند و مردم مقید نبودند حتماً از مذهب خاصی در اصول یا فروع پیروی کنند. بعقیده این طائفه پیدایش مذاهب در اسلام خود یکنوع بدعت بوده است که باید با آن مبارزه کرد. ایشان بسیاری از فتاوی و آداب و رسوم موجود در مذاهب رائج را که بنظر ایشان مدرک و اصلی ندارد بدعت می‌دانند.

همین آقای شیخ ناصرالدین البانی که در حال حاضر شاید سرآمد علمای این مسلک است و در عالم حدیث و شناخت صحیح آن از تقسیم بحسب ضوابط معتبر اهل سنت احتمالاً کسی به پایه او نمی‌رسد کتابها و رساله‌هایی انتشار داده بنام البدع فی الحج، البدع فی الصلوات، البدع فی تجهیز الاموات... و در این کتابها بدعتهای موجود در این اعمال را شرح داده و هر فتوایی را از مذاهب مختلف که دلیل آن از نظری صحیح نیست بنام بدعت رد کرده است.

در صورتیکه اگر فتوایی در نظر فتوا دهنده که واجد شرائط فتوی باشد مدرکی دارد نباید آن را بدعت نام نهاد و بهمین علت فقها فتاوی یکدیگر را هر چند با آن مخالف باشند بدعت نمی‌نامند ولی این طائفه نظریه‌ای که تنها خود را پیرو سنت می‌دانند و سایر ارباب مذاهب را همانطور که گفتم بدعت‌گذار می‌شمارند لهذا از آراء و فتاوی نادرست آنان به بدعت تعبیر می‌کنند.

پیروان این مسلک در مصر بنام (انصار السنة) شهرت دارند و غالباً جزو درس خوانده‌ها و طلاب علوم دینی هستند. این گروه به حدیث و سنت بسیار اهمیت می‌دهند از قیاس و استدلال‌های عقلی و بحث‌های اصولی (مقصود علم اصول است) و بحث‌های کلامی اجتناب می‌کنند.

اینان در بین اهل سنت یک نوع اخباری تندرو از قبیل احمد حنبل هستند و در قبول و پذیرش حدیث، برخلاف اخباریین شیعه، سختگیری می‌باشند و تا حدیث با ضوابط و موازین علم مصطلح الحدیث (درایه) منطبق نباشد و صحت آن ثابت نشود آن را نمی‌پذیرند.

همین آقای شیخ ناصرالدین البانی دو سلسله کتاب نوشته یکی بنام «الاحادیث الصحیحة» و یکی بنام «الاحادیث الضعیفة» و در شام و بیروت مؤسسه المکتب الاسلامی ناشر کتاب‌های وی و سایر آثار سلفیه است.

قبلاً گفتیم فکر تجدید اجتهاد و رهائی از بن بست تقلید مذاهب، از زمان شیخ محمد عبده رواج یافته و رو بگسترش است اما تفاوت میان روش عبده که اینک قاطبه محافل و مجامع علمی مصر و سایر بلاد اسلامی را تحت تأثیر قرارداد باروش سلفیه زیاده است روش سلفیه و انصار السنه که نزدیک بروش و هابیه حجاز است مبتنی بر حدیث و سنت و طرد بدعتها و بحث‌های عقلی کلامی و اصولی و روایات ناصحیح است و در این باب بی‌نهایت سختگیر و جامد و محدود است. اما روش عبده و پیروانش بر فهم صحیح قرآن با توجه به واقعیات علمی و فطریات و عقول روشن و کوشش در رفع مشکلات دینی که از راه تقلید و جمود بر مذاهب و احادیث نادرست دامگیر مسلمانان، شده است می‌باشد محمد عبده بروایات چندان خوش بین نیست و عقیده دارد که مسلمانان در نقل روایات و تکثیر آن یکنوع مالیخولیا و جنون داشته‌اند و همین امر باعث اختلاف و تشتت و انقسام مسلمین گردیده است هر کدام باستناد حدیثی مذهبی را پیروی می‌کنند آن مذهب را اصل قرار می‌دهند و قرآن و هر دلیل محکمی را با آن می‌سنجند در حالیکه باید عکس این باشد.

در این باب در آثار عبده و شاگردش رشیدرضا بحث‌های فراوان دیده می‌شود این فکر، سرانجام باین نقطه رسیده که باید هر یک از مذاهب موجود را بروش استدلال و

ادله آن رسیدگی کرد و از هر کدام بهترین و مطمئن ترین را برگزید و معیار در این انتخاب محکمت قرآن و سنت و اصول علمی و عقلی است. و دیگر تقید و پای بندی بیک مذهب بطور درست و یا تعبد بقول یکی از پیشوایان و یا به یک حدیث هر چند باموازی علمی سازگار نباشد باید متروک گردد. فکر تدوین دائرة المعارف فقهی از همین جا ناشی شده است.

خلاصه، در روش محمد عبده یک نوع اغماض و احترام نسبت به مذاهب و آراء محققان و مصلحت سنجی دیده می شود ولی روش سلفیه طرد مذاهب و بدعتها و بازگشت به سنت سلف صالح است. عبده نیز روی عنوان سلف صالح تکیه می کند اما بعقیده او روش سلف صالح نیز دقت در کتاب خدا و سنت و پیروی اصول روشن عقلی بوده منتهی این اصول هنوز نضج نگرفته بوده و تدوین نگردیده بوده است. فرق جوهری میان این دو مسلک همان تفاوت میان مسلك اخباری و اصولی است که اولی محدود و جامد و دومی نامحدود و گسترش پذیر و قابل انعطاف است.

این دو مسلک، در یک نقطه دیگر هم تلاقی می کنند و آن مبارزه با صوفیگری و عرفان بافی و تندرورها و دعاوی و شطحیات این گروه و آداب و رسوم آنست که با هیچ دلیلی منطبق نیست.

برای روشن شدن تفاوت این دو طرز فکر و نتایج آن، نقل این واقعه بی مناسبت نیست در قاهره آقای شیخ عبدالعزیز عیسی که ابتدا معاون شیخ ازهر بود و بعد آوزیر شئون ازهر گردید بمناسبت فرارسیدن ایام حج، گفت من در صدد هستم مناسک حج را با توجه به همه مذاهب بنویسم و در هر یک از اعمال حج، سهل ترین فتاوی را برگزینم و می خواهم از مذهب شیعه امامیه هم استفاده کنم باین جهت مناسک حج شیعه را اختیار او قرار گرفت. وی در انگیزه این کار می گفت امروز مردم نمی توانند احتیاطات مذاهب فقهی را تحمل کنند و اگر ما مردم را ملزم به این احتیاطات و فتاوی سخت بکنیم از اصل فریضه حج روگردان می شوند پس باید راه سهل و آسانی که مستند به مذاهب اسلامی باشد ارائه دهیم تا مسلمانان به آن عمل کنند و شریعت اسلام شریعت سهل و باگذشت است. من برسبیل اتفاق این حرف را برای شیخ ناصرالدین البانی تعریف کردم و وی نگاه تندی به شاگردش کرد و گفت «هل هذا الا هدم الإسلام» آیا این کار چیزی جز از بین

بردن اسلام است ؟

آقای شیخ ناصرالدین درائنا کلام ، از روش سلفیه سخن می‌گفت و مزایای این مسلک را که سعی می‌کند اهل سنت را از تقلید مذاهب ، برهاند برمی‌شمرد و آن را می‌ستود او می‌گفت این همان چیزیست که شما شیعه امامیه می‌گوئید و از این راه باهل سنت اعتراض دارید والبتّه اعتراض بجائی است ولی شما خود نیز گرفتار تقلید هستید زیرا از عمل به روایات و احادیث وارد از طریق اهل سنت اجتناب می‌ورزید درحالیکه اگر قرار بر اجتهاد آزاد و کامل باشد و بخواهید احادیث را با معیارها و موازین صحیح و مورد قبول محققان بسنجید قطعاً نخواهید توانست همه این روایات را ناصحیح و مردود بدانید و به روایاتی برخواید خورد که از شرائط صحت برخوردار است .

زیرا مجرد این که راوی روایت ، شیعه و یاسنی است نمی‌تواند معیار پذیرش یا عدم پذیرش حدیث باشد .

من در جواب وی ضوابط صحت حدیث را از نظر دانشمندان شیعه شرح دادم و گفتم آنان نیز ، بخصوص دانشمندان یکی دو قرن اخیر ، مذهب راوی را ملاک رد و قبول حدیث نمی‌دانند بلکه بعقیده ایشان میزان ، وثوق و اطمینان به صدق راوی و دقت ضبط او است . منتهی در مسائلی که از اول ، مورد اختلاف شیعه و اهل سنت بوده و از طریق ائمه اهل بیت روایات بسیار در آن باره رسیده ، مسئله ، از نظر حکم ائمه (ع) مسلم و قطعی باشد دیگر بمقتضای عقیده شیعه درباره امام ، که معصوم و مفروض الطاعه است جایی برای رجوع به روایات اهل سنت باقی نمی‌ماند حتی در چنین مسائلی اگر روایاتی از طریق شیعه هم برسد که مخالف با حکم قطعی باشد مطرود خواهد بود . اما در مواردیکه چنین دلیل مسلم و قطعی در دست نباشد اگر حدیث صحیحی از طریق اهل سنت وجود داشته باشد قاعدتاً فقیه شیعه نباید آن را نادیده بگیرد .

آقای شیخ ناصرالدین ، که در نقد حدیث و تشخیص صحیح از سقیم و باصطلاح (اخراج حدیث) ید طولائی دارد ، از من پرسید شما چه درس می‌دهی گفتم دروس مختلف از جمله تفسیر و حدیث ، گفت احادیث را از چه مأخذی نقل می‌کنی ، گفتم بیشتر از کتب معتبر شیعه و گاهی هم از کتب اهل سنت . گفت حدیث را اخراج می‌کنی . گفتم

خیر ، میدان درس آنقدر گسترش ندارد که از متن حدیث خارج شوم و به سندپردازم
گفت پس توشاگردان را گمراه می کنی !!

همانطور که اشاره شد مقصود شیخ ، از اخراج ، اینست که پس از نقل حدیث راجع
به سند آن بحث کنند و راویان را که سلسله سند و زنجیره حدیث را تشکیل می دهند یکی
یکی جرح و تعدیل نمایند و علاوه به طرق مختلف سند و متن حدیث که در کتب حدیث
آمده اشاره کنند و خود او در کتابهایش این روش را دنبال می کند و در این کار ، بسیار
ورزیده و زبردست و سخت گیر است .

من گفتم دانشجویان ، در این رشته ابتدائی هستند و استعداد این بحثها را ندارند
و ساعت درس هم برای این عمل کافی نیست . علاوه من احادیثی را انتخاب می کنم که
مورد قبول اهل فن قرار گرفته و از حیث مضمون ، با قرآن و مسلمات دین ، موافق باشد .

گفت فرق نمی کند حدیثی را که انسان روایت می کند باید اخراج کند و خیالی از
خطبا و نویسندگان ما نیز بدون اخراج ، حدیث نقل می کنند و کار درستی نیست .

از شیخ پرسیدم شما که تا این حد پای بند به اخراج و نقد حدیث هستید پس راجع
به روایات ابوهریره که اتفاقاً در صحاح ستیز زیاد است و در ابواب فقه پراکنده است
و تقریباً فقه اهل سنت ، بر محور روایات ابوهریره و معدودی دیگر از صحابه دور می زند
چه می کنید ؟ با آنهمه انتقاد و ایراد که به روایات وی وارد است و حتماً کتابهایی که در
این خصوص نوشته اند بنظر شما رسیده است !

شیخ فرمود بلی آنچه درباره ابوهریره گفته اند و آن کتابهایی که اشاره گردید همرا
دیده ام حتی کتابی که آقای شرف الدین نوشته است (مقصود مرحوم سید شرف الدین
عاملی است که در گزارش لبنان او را معرفی کردم) این اقوال و کتابها ، مبنی بر یک سلسله
روایات در ذم ابوهریره و روش او است در نقل حدیث ، و کسانی که آن روایات را نقل
کرده و مورد استناد قرار داده اند آنها را اخراج نکرده اند و اگر اخراج می کردند متوجه
عدم صحت آنها می شدند من آماده هستم يك آن روایات را که دلیل ضعف ابوهریره
می شمارند نقادی کنم حتی يك روایت صحیح و قابل قبول در بین آنها وجود ندارد و با
این کیفیت ، نمی توان ضعف ابوهریره را ثابت و روایات او را رد کرد !!

البته این بحث ادامه داشت و سخنانی رد و بدل شد و من بهمین مقدار اکتفا نکردم و به سخنان او قانع نشدم اما فکرمی کنم نقل همین اندازه برای نمونه کافی باشد .

بخاطر دارم هنگامی که شیخ ، راجع به مسلك سلفیه و امتیازات آن صحبت می کرد شاگرد او که جوان مقدس مآبی بود و گفته های استاد را با تمام وجود می پذیرفت با وجد و شغف خاصی گفت بحمدالله حالا در همه جا مذهب سلفیه روبره گسترش و پیشرفت است . او فکرمی کرد که تمام کارها با پیشرفت این مسلك اصلاح می شود در حالی که بعداً انشاءالله خواهیم نوشت که دانشمندان و پیشوایان اهل سنت ، بخصوص در مصر ، از سیطره این مسلك (که در شام بنام «سلفیه» و در مصر ، بنام «انصار السنه» ، و در عربستان سعودی و هند بنام «اهل الحدیث» و در السنه عموم ، بنام «وهابیه» شهرت دارد و خود پیروان این مسلك ، از این نام بسیار بدشان می آید همانطور که مثلاً شیعه ، از کلمه رافضی) وحشت دارند و آنرا يك نوع جمود و عقب گرد و رکود در فقه و در کلیه معارف اسلامی می دانند و همانطور که قبلاً گفتم قاطبه مجامع علمی اهل سنت ، با اینکه طرفدار فتح باب اجتهاد و مخالف با ادامه تقلید ، هستند اما می خواهند این کار ، با موازین عقایی و روشن بینی و دقت در کتاب و سنت و پی بردن به منطق اسلام و استفاده از کلیه تجارب علمی و ذخائر فکری و آراء و نظرات پیشوایان مذاهب و محققان و با در نظر گرفتن مصالح اسلامی و اوضاع و احوال عصر ، و اجتناب از سختگیری ها و احتیاطات کمر شکن و وسوس علمی ناشی از ضعف روحی و یا ضعف اجتهاد برخی از فقها و خلاصه با تحقیق همه جانبه و عدم تعبد بگفتار رجال و یا بصرف روایات ، صورت گیرد .

باری ، آقای شیخ ناصرالدین همینطور که بامن بحث می کرد در بین ، از جای خود برمی خاست و کتابی را جابجا می کرد و یا از مادون فر پذیرائی می نمود و هنگامیکه بحث از نقد حدیث و کتب رجال بمیان آمد از جای برخاست و پشت میز تحریر خود که در زاویه اتاق قرار داشت و دور بر آن ، پراز کتاب درهم و برهم بود ، نشست و چند کتاب از کتب رجال شیعه امامیه را برداشت و بمن نشان داد که از آن جمله تاجائی که بخاطر من مانده است رجال نجاشی و رجال شیخ طوسی و رجال کشی بود . اتفاقاً رجال کشی همان چاپی بود که خودم بر طبع آن نظارت داشتم و بمناسبت هزاره شیخ طوسی انتشار یافته

بود من گفتم این کتاب بانظر من چاپ شده و بر آن مقدمه‌ای هم نوشته‌ام گفت بهر تقدیر می‌خواستم بگویم من این کتابها را تهیه کرده‌ام که در کارهای علمی خود و «نقد حدیث» از آنها استفاده کنم و حتی اگر حدیثی را از طریق شیعه باستناد آنچه در این کتابها در بارهٔ اوایان و رجال آن آمده ، صحیح تشخیص بدهم آن حدیث را مورد استناد قرار دهم اما متأسفانه این کتابها دردی را دوا نمی‌کند من در کتب حدیث شیعه نام اوایان بیشماری را می‌بینم که اثری از آنان ، در این کتب رجالیه که نزد من است دیده نمی‌شود در صورتیکه رجال ما اینطور پیست برای هر یک از صحاح ، از قبیل صحیح بخاری و مسلم کتابهای خاصی نوشته‌اند که کلیهٔ اوایان مذکور در آن صحاح را نام برده و شرح حال و ترجمه آنان را آورده‌اند. در این کتب ، حتی نام یک نفر راوی هم از قلم نیفتاده است.

در کتابهای رجال شما آن اوایانی هم که نامشان آمده انسان به نام کسانی بر می‌خورد که زمان تولد و وفات آنان معلوم نیست تا از این راه بتوان بدست آورد که اوایان یک حدیث یکدیگر را درک کرده‌اند یا نه زیرا اگر این مطلب ثابت نشود امکان سقوط نام یک یا چند راوی در بین سلسله‌سند ، هست و احتمال ارسال ، در آن می‌رود و با این احتمال از اعتبار آن کاسته می‌شود .

در این مسئله مطالبی بین من و شیخ رد و بدل شد و من او را از ابتکاری که در این خصوص ، مرحوم آیه الله بروجردی بکار بسته و فهرستهائی خاص برای تسندهای چند کتاب از کتب معتبر حدیث ترتیب داده مطلع ساختم و بالاخره در پاسخ وی گفتم این کتب که نزد شماست نوشته‌های دست اول رجال شیعه است که بسیار مختصر و ابتدائی است دانشمندان بعد ، بمرور ، کتابهای مفصل و مشروحی نوشته و سعی کرده‌اند ، هر چه بیشتر وضع اوایان را روشن کنند .

در عین حال ، باید اعتراف کرد کتابی بآن صورت که شیخ ناصر الدین می‌گفت که وضع کلیهٔ رجال یک کتاب از کتب اربعه را روشن کند اگر هم تألیف شده در دسترس دانشمندان نیست مرحوم آیه الله بروجردی که خود متخصص فن رجال بود و از روش کار اهل سنت ، خوب اطلاع داشت و این قبیل نواقص را در رجال شیعه درک کرده بود با روشهای جدیدی که خود مبتکر آن شده می‌شد درصدد رفع این نواقص بود اما

متأسفانه کار او ناتمام ماند و آنقدری هم که انجام شده است در معرض انتشار قرار نگرفت و به‌ثمر نرسید تا معلوم شود که او چه کرده تا کار او راهنمای دیگران گردد.

در پایان جلسه، شیخ ناصرالدین، اظهار داشت اگر شما چهار مطلب را برای من روشن کنید من مانعی از آن نمی‌بینم که کتب حدیث شیعه را در عرض حدیث سنت، مورد توجه و اعتنا قرار دهم یعنی مثلاً صحیح بخاری را یک طرف بگذارم و کتاب کافی کلینی را طرف دیگر، و بپردازم عمل کنم اما این کار متوقف بر این چهار شرط است:

اول - اینکه راویان و وسائط روایت کتاب حدیث، مثل کافی را از عصر حاضر تا زمان مؤلف معرفی کنید.

دوم - اینکه شرح حال این راویان را در اختیار من قرار دهید بطوریکه بتوانم به وثاقت و ضبط و دقت آنان اطمینان حاصل کنم.

سوم - اینکه نسخه صحیحی از آن کتاب بهمین طریق روایت، و صحت آن ثابت شده باشد و معلوم شود که آن نسخه را چه کسی بر چه کسی قرائت و یا از چه کسی سماع کرده تا برسد به مؤلف کتاب، چنین نسخه‌ای را در اختیار من قرار دهید زیرا مجرد این که کتابی چاپ شده و رواج یافته، اعتماد بصحت آن نیست و حدیث، باید بطرق مقرر، که سماع یا قرائت و جز آن از طرق معهود در علم مصطلح الحدیث باشد نقل شود و من در قبول و پذیرش کتب حدیث خودمان نیز چنین محتاط و سختگیر هستم.

چهارم - اینکه راویان هر حدیث از احادیث کتاب را که واسطه نقل میان مؤلف کتاب تا مثلاً جعفرین محمد یا دیگر ائمه هستند بشناسم و از حال آنان با شرطی که قبلاً اشاره شد اطلاع حاصل کنم و خلاصه شرائط لازم را در آن به‌بینم.

من، با احراز این چهار شرط، فرقی و تفاوتی میان حدیث شیعه و سنت، نمی‌گذارم و همه را بیک چشم نگاه می‌کنم و بان فتوی می‌دهم.

البته آنچه شیخ می‌خواهد بصورت متفرق و بارنج و معطلی فراوان شاید بتوان یافت ولی باید اعتراف کرد که ماحتی نسبت بیک کتاب از کتب اربعه که مدار و محور فقه ما است چنین نسخه آماده‌ای با این شرائط، در حال حاضر نمی‌توانیم ارائه دهیم. و این سخن من، نزد اهل فن، سخنی گزاف و دوراز واقع نیست و بردانشمندان و کارشناسان فن است که این قبیل نواقص را در حدیث و در فقه رفع کنند.

شیخ ناصرالدین ، از کتابهای رجال مفصل و مبسوط ، که من نام می‌بردم خبر نداشت و گله می‌کرد پس چرا این کتب را در اختیار ما قرار نمی‌دهند ؟ من گفتم این کتب در ایران و عراق و حتی در لبنان که نزدیک به شماست در کتابخانه‌ها فراوان است و شما می‌توانید آنها را تهیه کنید . اماوی انتظار داشت که علمای شیعه این کتب را برایگان در اختیار وی و کسانی نظیر او قرار دهند . من گفتم چنین مؤسسه خیریه و بودجه آماده‌ای برای این کار وجود ندارد کتاب فروش ، کتابی را چاپ می‌کند و می‌فروشد . و هر کس می‌خواهد باید آن را بخرد .

او گفت من شنیده‌ام مالهای فراوان و وجوه کلان ، از طرف شیعه در اختیار علما و پیشوایان قرار می‌گیرد که علمای سنت از دریافت چنان پولهایی محروم هستند گفتم آن وجوه مصارف دیگری دارد و بهر صورت فکر می‌کنم این انتظار بیجائی است . ما نیز هر کتاب از کتب شما را که نیاز داریم می‌خریم و در کتابخانه‌های ما هزارها جلد از کتب سنت موجود است . گفت آخر آن کتب مطالبی دارد که شما و همه مسلمانان بآن نیازمند هستید و کتاب اختصاصی یک مذهب شمرده نمی‌شود .

سرانجام از او خدا حافظی کردم و باتفاق شاگردوی که پس از این همه بحثها و اختلاف نظرها تغییری در رفتار محبت‌آمیز او دیده نمی‌شد و متأسفانه نامش را از خاطر برده‌ام منزل شیخ را ترك گفتیم .

اما در فکر بودم که اگر آن کتابهای بزرگترا نمی‌توانم برای شیخ بفرستم لااقل کتاب «منتقى الجمال فی احادیث الصحاح والحسان» تالیف مرحوم شیخ حسن صاحب‌معالم فرزند شهید دوم را که از میان احادیث کتب اربعه ، حدیثهای صحیح و حسن را برگزیده و بقول شیخ ناصرالدین آنها را (اخراج) کرده‌است برای او بفرستم . این کتاب ، برای اولین بار به امر مرحوم آیه‌الله بروجردی چاپ شد و در آن هنگام من در قم بودم و نسخه خطی از آن کتاب را در اختیار داشتم که هنگام چاپ در تصحیح کتاب ، از آن نسخه هم استفاده شد .

اما متأسفانه پس از مراجعه به کتاب (منتقى) وسیری در آن ، دیدم اغلاط چاپی فراوان دارد و بامقیاسه بکتابهایی که خود شیخ ناصرالدین چاپ کرده و یا تصحیح نموده جلب توجه نمی‌کند لهذا از ارسال آن کتاب هم خودداری کردم . و چیزی که بیشتر مرا

در این خودداری مصمم کرد آن بود که دیدم نسخه رجال نجاشی که در دست او است اتفاقاً چاپ تهران است که یک کتابفروشی بطور تجارتمی آن را چاپ کرده و از کثرت اغلاط باصطلاح مرحوم دکتر فیاض انبانی از غلط است. از طرفی از اینکه دیدم نسخه رجال کشی چاپ دانشگاه مشهد که نسبتاً آبرومند است بخصوص که مصحح آن، آقای حسن مصطفوی در تصحیح و هم در تهیه فهرستهای دقیق آن کوشیده و اینک در دست اهل فن افتاده است مسرور شدم.

بقیه گزارش سوره در شماره آینده انشاءالله تعالی

